

پیش‌خواب

خاطرات و گفتنی‌هایی از زبان جانبازان فاجعه ۷ تیر ۱۳۶۰

شفاهیات جانبازان یک انفجار!

■ **شاهد توحیدی**



رویداد تاریخی هفتم تیر ۱۳۶۰، نقطه عطفی در تاریخ پرماجرای نظام جمهوری اسلامی است. هم از این روی خاطرات و انتشار خاطرات و آگاهان وقت آن بنیاد، در یادداشتی بر این‌ن اثر روانی-تاریخی آورده است:

«فاجعه تروریستی هفتم تیر سال ۱۳۶۰ و دیگر ترورهای برخاسته از اندیشه قایلیی منافقین در به شهادت رساندن این عزیزان و نیز رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و شهدای محراب و سرداران بی‌ادعای دفاع مقدس و مردم عادی از یکسو چهره کره‌ی هویت مشوش این‌ گروهک بدبطینت را به نمایش کشید و نشان داد که اینان به هیچ قاعده و حقوقی پایبند نیستند که البته باید آن را از الطاف خفیه الهی دانست و از سوی دیگر نشان داد که آنها برای تحمیل عقاید پوچ و بی‌اساس خود به جامعه و حذف اندیشه‌های ناب، حاضر هستند به هر قیمتی دست به ایجاد ناامنی و بحران در جامعه بزنند. اگر نگاهی به حوادث سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی بیندازیم، به خوبی درمی‌یابیم که فتنه انفجار دفتر مکرزی حزب جمهوری اسلامی، با هدف اشکار نابودی نظام نوپای جمهوری اسلامی و رهبری آن و ایجاد تشتت آرا و شعلور شدن آتش جنگ داخلی و بازگرداندن قدرت از دست رفته گروهک‌های ضد انقلاب و… پس از عزل بنی‌صدر از مقام ریاست‌جمهوری شکل گرفت. اما به حول



تیر ۱۳۶۰: شهید آیت‌الله سیدرضا فیروزآبادی در حال سخنرانی پیش از خطبه نماز جمعه قم

و قوه الهی و با مدیریت پیامبر گونه امام راحل و انقیاد مردم از فرمان ولی‌ام‌ر، این توطئه خنثی شد و خون پاک بهشتیان مظلوم سرچشمه تهران، طبل رسوایی منافقین و جبهه التقات و لیب‌ال را به صدا درآورد تا جهانیان بدانند که فتنه عقیم است.

در این رهگذار و با هدف نگاهی دوباره به تاریخ و رویدادهای سیاسی و اجتماعی سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی تا اوایل دهه ۶۰ شمسی که فاجعه تروریستی هفتم تیر نیز در این قطعه از تاریخ روی داد، دفتر پژوهش و فرهنگی بنیاد فرهنگی هفتم‌تیر به گردآوری و تدوین خاطرات جانبازان و شاهدان عینی حادثه هفتم تیر مبادرت ورزید. دو سال گذشته تلاش مضاعفی برای مصاحبه با این‌ن عزیزان صورت گرفت و شمار زیادی از یاران شهید مظلوم با نگاه ژرفی که به موضوع داشتند با پذیرش درخواست همکاران دفتر پژوهش و فرهنگی بنیاد، ما را در اجرای مأموریت سنگین خویش روحیه و امید بخشیدند و برخی عزیزان نیز ما را از توفیق بهره‌مندی از خاطرات ارزشمند خود بی‌نصیب فرمودند. اینک، پس از انتشار خاطرات جمعی از جانبازان این فاجعه در جلد نخست از کتاب چهارم، از نگاه جمع دیگری از هم‌راهان حزب جمهوری اسلامی و شهدای زنده قتلگاه سرچشمه تهران که علاقه‌مند به بررسی ابعاد و زوایای مختلف تاریخ انقلاب اسلامی بودند به بررسی موضوع پرداختیم.

بنیاد فرهنگی هفتم‌تیر با اعتقاد به تأثیر تاریخ شفاهی که بر گرفته از دیده‌ها و شنیده‌های واقعی این عزیزان می‌باشد به این مهم پرداخته و معتقد است بسیاری از قضایای تاریخی به گونه‌ای است که اگر از دیده‌ها مغفول بماند و شخصیت‌های واقعی که در آن واقعه حضور داشته‌اند به ایفای نقش خود در بیان حقایق نپردازند، گذر تاریخ می‌تواند تا اندازه‌ای موجب فراموشی اصل رویداد شود.
پایان با قدردانی از جانبازان گرانقدری که با وجود مشغله‌های فراوان به درخواست ما لبیک گفتند از زحمات برادر عزیز جناب آقای سعید یوسفی در تهیه و تدوین خاطرات ارزشمند جانبازان فاجعه تروریستی هفتم تیر تشکر می‌نماییم.»

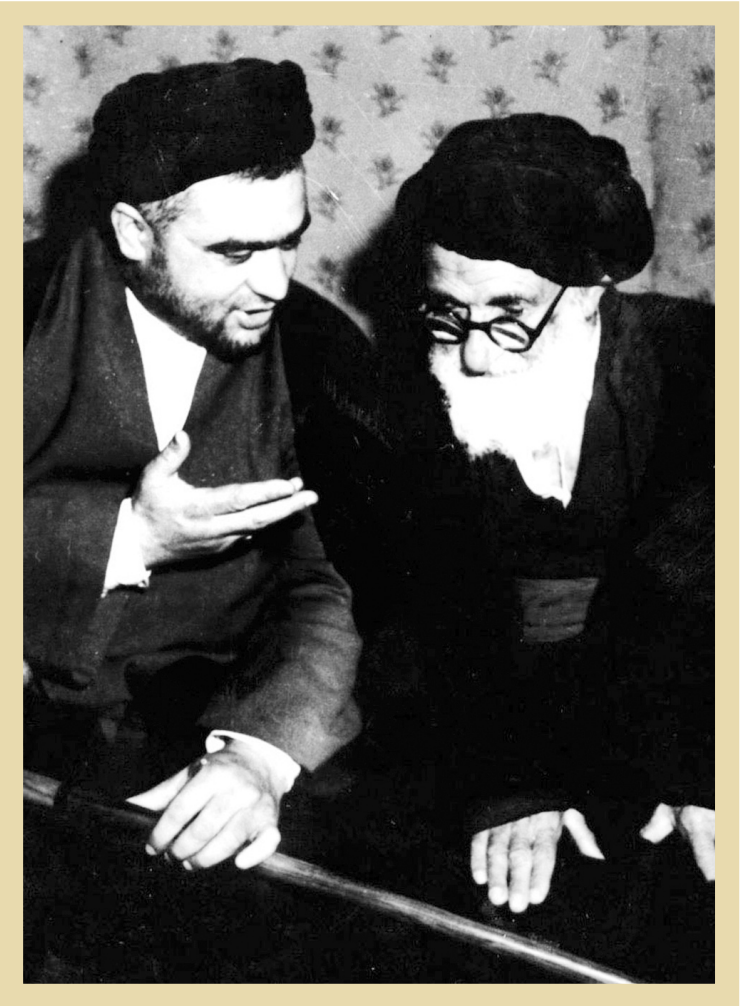
■ **محمدرضا کائینی**

روزهایی که بر ما گذشت، تداعی‌گر سالروز درگذشت زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضا فیروزآبادی از رجال دین، سیاست و نیز خدمات اجتماعی در دوران بود. از آن روی که بازخوانی زندگی اینگونه چهره‌ها را در زمره اولویت‌های صفحه تاریخ قرار داده‌ایم، به دوچ مقالی که هم اینک پیش روی شماست، اقدام کرده‌ایم. بخش مهم این نوشتار به بازخوانی زندگینامه خود گفته و جالبی اختصاص دارد که آن مرحوم در جمع اعضای خانواده و نزدیکان خویش بیان داشته است. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و هموز علاقه منندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **فیروزآبادی در یک نگاه**

هر چند که زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضا فیروزآبادی به دلیل بیمارستان و مسجد و مقبره‌ای که در شهری تأسیس کرده است، آوازهای فراوان دارد، اما طرح کلی زندگی وی کمتر در دسترس عموم قرار گرفته است. هم از این روی مروری کوتاه بر زندگی و زمانه وی در آغاز این مقال، مناسب به نظر می‌رسد:
آیت‌الله حاج سید رضا فیروزآبادی در سال ۱۲۵۳ شمسی، در فریه فیروزآباد شهر ری دیده به جهان گشود. پدر ایشان سید هاشم فیروزآبادی، کشاورز بود. وی دومین فرزند از پنج فرزند پسر سید هاشم فیروزآبادی است. ساده زیستی، قناعت، پشتکار، شهادت در ابراز عقاید، خوش سلوکی و رسیدگی به امور نیازمندان و به طور کلی انجام احکام دینی و شرعی، از شاخص‌ترین ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی آن مرحوم است. او پس از اتمام دوره ابتدایی در زادگاهش، به قصد ادامه تحصیل راهی تهران شد و در مدرسه آصفیه نزدیک مسجد جامع اقدامت گزید و پس از چندی، برای تکمیل تحصیلات خود به نجف مشرف شد. باز دست دادن پدر مسئولیت خانواده به عهده وی محول شد، اما با این وجود عتق به فراگیری علوم دینی همچنان در



آیت‌الله سید رضا فیروزآبادی در حاشیه یکی از مجالس در واپسین سالیان حیات

آیت‌الله سیدرضا فیروزآبادی:

«**عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و تلق نیست این افرآق آیت؛ اما این افرآق خوبی**
است. تقریبا عبادت فقط نماز و روزه نیست. نماز و روزه (در میان) واجبات الهی، اولش است. خدمت به خلق هم، عبادت بعدی اوست که آن هم به بعضی‌ها، با وجود نماز، روزه و اینها در بعضی از اوقات مقدم می‌شود و بعضی از اوقات متأخر می‌شود. اینها همه به جای خود محفوظند. عادی آنها همه به محل استفاده هستند. باید ما همیشه از اینها استفاده بکنیم…»

مروری بر زندگینامه خودگفته آیت‌الله سیدرضا فیروزآبادی به مثابه خوانشی از اندیشه و حیات یکی از خیرآفرینان معاصر

آرزو دارم روزی تمام افراد بشر مانند

اعضای یک خانواده شوند

دش شعلهور بود، به طوری که دو شبانه روز را به

زراعت در فیروزآباد و بقیه ایام را در تهران مشغول به تحصیل بود. وی جزو هیئت علمیه تهران و در دوره‌های سوم، ششم، هفتم و چهاردهم مجلس شورای ملی، از طرف اهالی شهر ری و تهران و نمایندگی انتخاب شد. در تمام این مدت حقوقی از مجلس نگرفت، مگر برای مخارج تأسیس بیمارستان فیروزآبادی برای مردم شهر ری که در سال ۱۳۱۳ شمسی افتتاح گردید. وحید فیروزآبادی نواده وی در این باره گفته است: «پدربزرگم تمام سال‌هایی که نماینده بود، حتی یک ریال هم حقوق نگرفت. یکبار در مجلس وضو نگرفت و حتی یک استکان چای در مجلس نخورد، چون باورهای این بود که نباید از پول بیت‌المال استفاده شخصی شود. تا

اینکه یک روز از مجلس آمدند و گفتند که ۲۵ هزار تومان از مجلس طلبکارید، چه کنیم؟ پدر بزرگم تعریف می‌کرد که: با خودم فکر کردم که اگر بودم را بگیرم و بیایور خانه، آنقدر بدبخت و بیچاره دورم هست که یک نفران شب نمی‌ماند، اگر نگیرم خرج ظلمه می‌شود! کلمه ظلمه را برای حکومت به کار می‌برد. تا اینکه با نصرت‌الدوله – که سفیر ایران در سوئیس بود- مکاتبه کرد و گفت: باغ ۹۰ هزار متری‌اش را که در شهر ری هست، می‌خرد به ۲۵ هزار تومان برای کار خیر! آن بنسده خدا هم قبول کرد! با بقیه پول در آن باغ بزرگ، اتاقی ساخت و یک تخت گذاشت و کمی وسایل پزشکی و روی تابلویی نوشت: مریض‌خانه فیروزآبادی! بعد به مجلس رفت و گفت: من مریض‌خانه را راه‌اندازی کردم، بقیه‌اش کمک می‌خواهد! بعد از آن، از خیلی‌ها کمک خواست. یکی از آدم‌های شرکت نفت آن زمان – که خیلی پولدار بود- پدربزرگ را صدا کرد و گفت: ۲۰ درصد کل اموالم وقف بیمارستان! این پول زیادی بود در آن زمان…»

آیت‌الله فیروزآبادی از همفکران شهید آیت‌الله

ساریچ

گفت‌وگو ۸۸۹۸۴۳۷

خدمت به مردم هستند.

■ **زندگی به رسم آهوی بیابان!**

از این پس در این نوشتار هرچه می‌خوانید، فیروزآبادی است که در چهارشنبه ۱۴ آبان ۱۳۳۷ ش، پس از انجام فریضه مغرب و در جمع اعضای خانواده باز گفته است. او در این گفتار، بیشتر به شرح خدمات اجتماعی خود پرداخته و از نقش سیاسی خویش چشمپوشی کرده است. فهم علت این امر چندان دشوار نیست، چه اینکه او در جای جای زندگی خویش در پی ترفیب مردم به خدمت به هموعان بوده و در این مجال محدود نیز از توجه به این مهم غفلت نکرده است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین: شکر می‌کنم خداوندی را که ما به دین اسلام خلق کرده، آن دینی که به واسطه آن می‌توانیم دنیا را کاملاًبدون ظلم و اذیت اداره کرد، در نظر عقلا.

می‌خواهم امشب مقداری از شرح زندگی خودم را به عرض برادران و خواهران و مادران و دوستان و عزیزانم برسانم و عرض کنم که زندگی من این طریق بود و خدا به من رحم کرده است که در حدود ۹۰ سال به بنده عمر داده است در صورتی که هیچ حفظ‌الصحه‌ای به جهت خودم قائل نبوده‌ام. من به رسم آهوی بیابانی زندگی کردم، در غذا و خواب و خوراک، تماماً به رسم زندگی آهوی بیابانی، زندگی بنده بود. شرح چهار سالگی خودم را عرض کنم. در چهار سالگی همسایه‌ای داشتیم غلامحسین نام، او مرحوم شد و من بچه بودم. همراه جنازه همراه اسوی رفتم بیرون (گورستان) تا جنازه او را شستند و کفن کردند. من دیدم که گودالی کنده‌اند و جنازه را گذاشتند در آن گودال و چند خشتی روی آن گذاشتند و خاکش کردند. برگشتیم؛ بنده به پدرم عرض کردم: پدر جان، چرا ایس‌ن را زیر خاکش کردند؟ فرمودند: سرد و خاکش کردند. گفتم: دیگر نمی‌آید به خانه‌اش؟ فرمودند: نه. گفتم: ما هم همینطور می‌شویم؟ فرمودند: بله. از آن شب که سن من چندان مقتضی نبود، در این دنیا، راحت و آسایش من کم شد. هر وقت که به این فکر می‌افادم که عنقریب من رامی‌پرند و می‌اندازد در گودال و خاک رویم می‌ریزند، خیلی ناراحت می‌شدم. به همین جهت از پدرم و مادرم سؤال کردم که من چه بکنم که وقتی مردم، راحت باشم؟ [پدر و مادرم] می‌گفتند: انسان باید خوب باشد، دروغ نگوید، کسی را اذیت نکند، مال کسی را نخورد، نمازش را بخواند، روزه بگیرد،

سید حسن مدرس بود و در جریان‌های سیاسی و نیز در مجلس، همکاری نسبی داشتند. از موارد اشتراک و افتراق او با آیت الله مدرس، می‌توان به ترتیب: حمایت از دولت مستوفی الممالک و ادامه قرارداد ملیسریو را نام برد. در دوره پنجم مجلس شورای ملی که زمزمه جمهوریت در ایران شروع شد، با مدرس در مبارزه با این فرزند در یک صف قرار گرفت و در منزلش علیه جمهوریت و همراه با انجمن متشکله اصناف تهران، اقداماتی انجام داد. این فعالیت‌ها برای وی بی‌هزینه نبود و هم از این روی بنا به دستور رضاخان و از طرف حکومت نظامی وقت (مرقتی‌خان یزدان‌پناه) دستگیری و کلات رفت و در خراسان تبعید شد. پس از گذشت ۲۲ روز، بنا به تقاضای اهالی شهرری آزاد و روانه مشهد گردید و پس از اقامت یک ماهه و رفع کسالت، به تهران مراجعت کرد. فیروزآبادی با تمامی لویاح دولتی که به اعتبار مالی فراوان نیاز داشت، من جمله استخدام افراد متخصص خارجی و نیز اضافه حقوق و بودجه – که مانع اصلاحات و موجب افزایش تعداد کارمندان می‌شد- مخالفت می‌کرد و معتقد بود راه اصلاحات، جز در عاید نمودن نفت به مردم و رساندن مخارج به مصرف امور عام‌المنفعه نیست. همچنین وی حامی نهضت مقاومت ملی بود که بعد از واقعه ۲۸ مرداد تشکیل شد. آیت‌الله حاج‌سیدرضا فیروزآبادی روحانی خیر و نظیر فقیر قرن اخیر، سرانجام در ۱۴ مرداد ۱۳۴۴ اش درگذشت و در مقبره‌ای که در جنب بیمارستان برای خود بنا نموده بود، مدفون گشت. در مقبره فیروزآبادی شهرری، چهره‌هایی چون خلیل ملکی، جلال آل احمد و محمد همایون نیز مدفون هستند. فیروزآبادی دو همسر داشت که از یکی هشت فرزند (چهار پسر و چهار دختر) و از دیگری چهار فرزند (دو پسر و دو دختر) و مجموعاً دارای ۱۲ فرزند است. فرزندان و نوادگان و احفاد ایشان نیز در حال حاضر به یکصد نفر بالغ هستند. باقیات‌الصالحات فیروزآبادی از جمله بیمارستان وی، همچنان فعال و در حال



نمای بیرونی سردر در ستاد بیمارستان فیروزآبادی شهرری

معاش بکنند. تا اینکه مرا بردند تهران و به مدرسه گذاشتند. یک پول ناهار هم قرار شد به بنده بدهند. شب می‌رفتم منزل خویشانم به جهت شام، پول ناهار را من ناهار نمی‌خوردم، جمع می‌کردم، شب جمعه که می‌شد، می‌رفتم نزدیک سید اسماعیل که حالا در تهران معروف است، آنجا گنجشک‌فروشی بود. گنجشک هم یکی ده شاهی یا یک عباسی بود. هر چه گنجشک بود به اندازه پولم می‌خریدم، همه را آزاد می‌کردم. روزه‌ها ناهار نمی‌خوردم، تا رحم به این پرنده‌ها بکنم. هر بچهای پرنده‌ای داشت به هر زبانی از او می‌گرفتم و در قفسی که تهیه کرده بودم، این پرنده‌ها را جاسی‌دادم. به آنها آب و دانه می‌دادم تا بزرگ شوند، تا آنها را آزاد کنم. هرگز درصدد آرزدن آنها برنیامدم و هر چه(می) توانستم آنها را می‌خریدم و آزاد می‌کردم. این عمل را دوست داشتم. خدمت به موجوداتی را که خدا خلق کرده، به هر شکلی و در هر لباسی که ممکن باشد. دلم می‌خواهد برادران دینی هم به برادران دینی خودشان، کسان خودشان و دوستان خودشان و هموطنان خودشان و هم‌مملکت‌های خودشان، بلکه بشر روی زمین، خدمت بکنند. در فکر این باشند همچنین که خودشان آسایش دارند، برادران دینی ایرانی و وطنی و ملتی هم آسوده باشند و آسایش داشته باشند. امیدوارم از درگاه خداوند روزی بیاید که در تمام دنیا، تمام افراد بشر، همه مثل برادر هم بشوند. این جنگ‌های آدمکش، این جنگ‌های وحشیانه، این جنگ‌های سبانه، این جنگ‌های بی‌رحمانه، این آدمکشی‌های بی‌رحمانه، این زردی‌های بی‌رحمانه، این آدمکشی‌های اذیت‌های بی‌رحمانه، همه از دنیا رفع بشود. همه با هم دوست بشوند، برادر بشوند، خواهر بشوند، مادر و فرزند بشوند، باید به این حالت باشند با همدیگر و اذیت به کسی نرسد. خدا می‌داند من بنا را بر این گذاشتم‌ام، هیچ ضرری هم ندیدام. خدا موفقم کرده است. یک خدمت بزرگی به خلق دنیا بکنم و آن این بود که یک مریض‌خانه‌ای درصدد ساختنش برآمده‌ام که فعلاً جای ۶۰۰ تخت‌خواب به جهت مریض‌ها تهیه شده است، ان‌شاءالله خدمت به همه جامعه بکند. (امیدوارم)

این ۶۰۰ تخت همیشه در مریض‌خانه مریض بستری شوند و اشخاص مطمئن، مشغول‌معالجه آنها بوده باشند. خلاصه بنایم همیشه خدمت بوده است. یادم می‌آید در (ایام) مدرسه، شبی رفتم مسجد جمعه به جهت نماز، از نماز که برگشتم دیدم برف می‌آید و شخصی در کوچه خوابیده، ناله می‌کند. رفق باالی سرش، گفتم: چرا توی این برف اینجا خوابیده‌ای؟ گفت: جا گذاشتم، خانه(کسی هم) رویم نشد بروم، تب هم کردم‌ام، حالم خیلی بد است. از بیچارگی آمدم در اینجا افتادم. (آن شخص) را برداشتم و با آن حال بدش بردم منزل، منزلم در مدرسه آصفیه بود. رفیق (هم) حجر(تا) او را دید، گفت: این را چرا آوردی اینجا؟ گفت: این مریض در کوچه خوابیده بود. اگر من این رامی‌آوردم تا صبح تلف می‌شد. رفیق هم چندان دردم گفت، درسته، اما ما آمدیم اینجا درس بخوانیم. نیامده‌ایم مریض‌معالجه کنیم. به مریض توی این برف خدمت کنیم، این مانع درس خواندن می‌شود. به هر صورت رفیق (هم) حجره را به التماس راضی کردم که او را نگاه داردیم، در فردا خودش برود. در هر صورت بر ماها واجب است به خلق خدا خدمت کنیم. خلق خدا را دوست داشته باشیم، همه را مثل خودمان فرض کنیم. خودمان را مثل آنها فرض کنیم. هیچ وقت درصدد نیابیم که به آنها تشخصی به خرج بدهیم، به آنها بزرگی به خرج بدهیم و آنها را در نظر کوچک بدانیم، همه را مثل خودمان بدانیم، اگر کسی درصدد خدمت به خلق بوده باشد، اگر خدا صلاح بداند، در هر دو دنیا به او عوض می‌دهد. اگر (در دنیا) صلاح نداند، در آخرت یقیناً به او عوض خواهد داد. چرا ما باید این نعمتی که فایده‌اش در دنیا و آخرت است از دست بدهیم. شاعر می‌گوید که:

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و تلق نیست این افرآق است؛ اما این افرآق خوبی است. تقریبا عبادت فقط نماز و روزه نیست. نماز و روزه (در میسان) واجبات الهی، اولش است. خدمت به خلق هم، عبادت بعدی اوست که آن هم به بعضی‌ها، با وجود نماز، روزه و اینها در بعضی از اوقات مقدم می‌شود و بعضی از اوقات متأخر می‌شود. اینها همه به جای خود محفوظند. به جای خود محل استفاده هستند. باید ما همیشه از اینها استفاده بکنیم. نیابیم مثل حیوانات یک آب و علف بخوریم و یک کثافتی دفع کنیم و بمریم و برویم. از خودمان دو سه تا کار (نیک) تا زنده هستیم به یادگار بگذاریم. باید از خودمان چیزهای بزرگ و عبادت‌های بزرگ و خدمت‌های به خلق، خدمت‌های به بیچارگان (به یادگار بگذاریم) و خود را به اینها عادت بدهیم و استفاده بکنیم از آنها. والا، جمع کردن مال و گذاشتن و رفتن، هنری نیست. چه بسیار اشخاص که جمع مال کردند، گذاشتند و رفتند و نصیب دشمنان‌شان شد یا اگر نصیب دوستانشان هم شد، به جهت آنها هیچ فایده‌ای نداشت. فقط وارث آنها از آن یک استفاده‌ای می‌کنند و آن هم تمام می‌شود و می‌رود. در هر صورت بر ما واجب است همیشه عبادت خدا، خدمت به مردم خدا، احترام خلق خدا را داشته باشیم. خودمان را بر آنها برتری ندھیم آنها را هم مانند خودمان بدانیم خودمان را هم مثل آنها بدانیم (و) به آنها تغییر بی‌جان نکنیم. اخلاقمان را خوش بکنیم، مردم با دوستی و محبت و اخلاق خوش زندگی کنیم. تا هم خدا را خوش بیاید و هم خلق خدا را راضی نگه داریم.»